



The Rise of China in the International System and the Challenge to U.S. Hegemony

Seyyed Taher Erfani¹

Abstract

At the dawn of the 21st century, the United States faced the economic and military rise of China, a nation that is now its competitor and is projected to pose a significant threat to the continuation of U.S. hegemony in the near future. Factors such as China's growing economic influence in various regions of the world, its permanent membership and veto power in the United Nations Security Council, and the increasing financial debts and declining global economic and political influence of the United States have made direct confrontation with China challenging for the U.S. These dynamics have engaged the minds of American strategists and policymakers to devise ways to curb China's progress as a challenger.

The question this study seeks to answer is: What are the strategies of the United States to confront the rise of China as a challenger to its hegemony? The hypothesis tested in this research posits that China's growing power in the international system presents a challenge to the continuity of U.S. hegemony. The findings of the study reveal that the U.S., through various strategies, aims to prevent China's military dominance and the transregional expansion of its power. These strategies include forging extensive military relations and committing surrounding countries to align with the U.S., leveraging contentious regions as tools to pressure China, and utilizing international and regional organizations to increase the political and economic costs for China.

The research employs a descriptive-analytical method, focusing on data analysis to substantiate its conclusions.

Keywords: China, United States, Offensive Realism, Hegemony, Strategy

1. PhD in International Relations, Faculty Member at Khatam al-Nabiyin University, Department of International Relations



خیزش چین در نظام بین‌الملل و چالش هژمونی آمریکا

سید طاهر عرفانی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳-۶-۲۷

تاریخ تأیید: ۱۴۰۳-۸-۲۹

چکیده

در آغاز قرن بیست‌ویکم، آمریکا با خیزش اقتصادی و نظامی چین مواجه شد؛ کشوری که اکنون رقیب آمریکاست و در آینده‌ای نزدیک تهدیدی برای تداوم هژمونی این کشور تلقی خواهد شد. هم‌اکنون عواملی نظیر نفوذ اقتصادی این کشور نوظهور در مناطق مختلف جهان و عضویت دائمی و دارا بودن حق وتو در شورای امنیت سازمان ملل از یک‌سو، و حجم وافر بدهی‌های مالی و کاهش مستمر نفوذ اقتصادی و سیاسی آمریکا در جهان، از سوی دیگر، که مواجهه و مقابله مستقیم آمریکا با این کشور را دشوار کرده است، ذهن راهبردهناسان و استراتژیست‌های آمریکا را برای مقابله با چین به خود مشغول کرده است تا پیشرفت چالش چین را سد کنند. پرسشی که به دنبال پاسخ به آن هستیم این است که راهبردهای آمریکا در مقابله با خیزش چین به‌عنوان چالشگر هژمونی آمریکا چیست؟ فرضیه‌ای که در این پژوهش به آزمون گذاشته شده این است که قدرت‌یابی روزافزون چین در نظام بین‌الملل چالشی برای تداوم هژمونی آمریکا به شمار می‌آید. یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد آمریکا با بهره‌گیری از راهبردهای مختلف درصدد است تا از سلطه نظامی چین و فرامنطقه‌ای شدن قدرت آن جلوگیری کند. در این راستا آمریکا از طریق برقراری روابط گسترده نظامی و متعهدکردن کشورهای پیرامونی چین به خود، استفاده از مناطق چالش‌زا به‌عنوان ابزاری برای فشار بر این کشور، بهره‌گیری از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای برای افزایش هزینه‌های سیاسی و اقتصادی چین برای مهار استفاده می‌کند. روش تحقیق در این مقاله به‌صورت توصیفی-تحلیلی و استفاده و تحلیل داده‌هاست.

واژگان کلیدی: چین، ایالات متحده، واقع‌گرایی تهاجمی، هژمونی و راهبرد.

۱. دکترای روابط بین‌الملل، عضو کادر علمی دانشگاه خاتم‌النبین، دبیرتمنت روابط بین‌الملل

راهبردهای قدرت‌های بزرگ به صورت مستقیم متأثر از نوع ساختار ژئوپلیتیکی نظام بین‌الملل بوده و به‌ویژه در این میان قدرت برتر که به‌عنوان کارگزار نظم سیستمی مطرح است، تأثیرات بسیار مهم و غیرقابل‌انکار دارد. با روی کار آمدن ژئوپلیتیک نوین و جدید در عرصه روابط بین‌الملل، شاهد تحول در راهبردهای ایالات متحده در قبال رقبای بالقوه و بالفعل این کشور هستیم و این تحولات مجموعه پیامدهایی را نیز در عرصه بین‌المللی برجای گذاشته است. طبیعی است هر زمانی که در نظام بین‌المللی موجود چالش‌هایی به وجود بیاید و تهدیداتی از جانب چالشگران آن وجود داشته باشد، در این صورت، دولت هژمون به دنبال اقداماتی برای کنترل آن چالشگر و اجازه ندادن به تغییر وضع موجود برخواهد آمد. به‌دیگرسخن، دولت هژمون در سیستم به‌عنوان حافظ این نظام و نظم بوده و در نتیجه هرگونه چالشی، که از جانب سیستم به وجود آید، با آن برخورد امنیتی نموده و راهبردهای مشخص و خاصی را در قبال آن اتخاذ خواهد کرد تا بتواند به هژمونی خود تداوم بخشد.

قدرت‌یابی چین در نظام بین‌الملل در ابعاد سیاسی، اقتصادی و نظامی از جمله مسائل مهم در نظام بین‌الملل معاصر به شمار می‌آید که قدرت هژمون موجود را نگران کرده و باعث می‌شود تا برای مهار و کنترل این قدرت نوظهور چالشگر، راهبردهایی را اتخاذ کند و از قدرتمند شدن قدرت بزرگ چالشگر را بگیرد یا دست‌کم آن را به تعویق اندازد. باتوجه به سیاست‌های یک‌جانبه‌گرایانه و هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل بعد از پایان جنگ سرد، ظهور رقیبی مانند چین احتمالاً به تلاش گسترده آمریکا در محدود کردن چین و مهار آن با استفاده از قدرت خود منجر می‌شود.

باتوجه به مطالب پیش‌گفته، اکنون این سؤال مطرح است که ایالات متحده آمریکا برای بقای هژمونی خود در سیاست بین‌الملل چه راهبردهایی را برای مهار چین به‌عنوان قدرت رقیب در پیش خواهد گرفت؟ در پژوهش حاضر باور بر این است که آمریکا از طریق برقراری روابط گسترده نظامی و متعهد کردن کشورهای پیرامونی چین در بُعد امنیتی به خود، استفاده از مناطق چالش‌زا به‌عنوان ابزاری برای فشار بر چین، بهره‌گیری از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای برای افزایش هزینه‌های سیاسی و اقتصادی این کشور و رقابت با چین در مناطق مختلف جهان در حوزه کنترل انرژی، اقتصادی و نظامی برای کاهش نفوذ این کشور، در پی مهار و انزوای راهبردی چین است تا از سلطه نظامی این کشور و قدرت فرمانطقه‌ای شدن آن جلوگیری کند و به هژمونی خود در نظام بین‌الملل



تداوم بخشد. برای بررسی فرضیه و دستیابی به پاسخ سؤال تحقیق روش توصیفی-تبیینی استفاده شده است. باتوجه به ماهیت موضوع مطالعه شده، جمع‌آوری اطلاعات و داده‌ها به صورت کتابخانه‌ای صورت گرفته است. اهمیت تحقیق در این است که راهبردهای قدرت هژمون موجود برای مهار قدرت رقیب و تداوم هژمونی آن بررسی شود.

۱. پیشینه تحقیق

در مورد چالش‌های ساختاری قدرت‌های بزرگ در نظام بین‌الملل پژوهش‌هایی انجام شده و مقالات و کتاب‌هایی نوشته شده است که هرکدام از یک زاویه به این مسئله پرداخته‌اند. کولایی و نیکنام (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان چالش راهبردی آمریکا و چین بر سر هژمونی جهانی به قدرت‌یابی چین در نظام بین‌الملل و چالشی برای هژمونی آمریکا پرداخته‌اند. پاپی و سیفی (۱۴۰۰) در مقاله‌ای با عنوان واکاوی جایگاه نوین چین در نظام بین‌الملل و تأثیر آن بر هژمونی آمریکا به دنبال بررسی جایگاه نوین چین و قدرت‌یابی این کشور در نظام بین‌الملل و تأثیرات آن بر هژمونی آمریکا پرداخته‌اند.

بصیر و همکاران (۱۳۹۱) در مقاله‌ای با عنوان خیزش نظامی چین و چالش‌های پیش روی آمریکا به بررسی قدرتمندی چین و چالش بودن آن برای ایالات متحده می‌پردازد. سلیمان‌پور (۱۳۹۳) در مقاله‌ای با عنوان آمریکا و چین و چشم‌انداز نظام بین‌الملل به بررسی قدرتمندی دو کشور به عنوان دو هژمون در نظام بین‌الملل و چشم‌انداز آینده این نظام می‌پردازد. هرکدام از مقالات و پژوهش‌های انجام شده به یک زاویه از زوایای بحث اشاره می‌کند؛ اما در این تحقیق بیشتر راهبردهای ایالات متحده در مقابله با هژمونی چین بررسی می‌شود.

۲. چهارچوب نظری: واقع‌گرایی تهاجمی

نواقع‌گرایی به عنوان یک زیرمجموعه نظریه واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل، با حذف متغیرهای سطح واحد تأکید خود را روی تأثیرات پایدار «نظام بین‌الملل» معطوف کرده و بر مفروض‌هایی از جمله آنارشیک بودن نظام بین‌الملل، عدم اعتماد دولت‌ها به همدیگر، تلاش برای کسب امنیت و افزایش قدرت و همچنین قابلیت تهاجمی قدرت‌های بزرگ تأکید اساسی دارد (میرشایمر، ۱۳۹۰: ۳۴-۳۶).

نواقع‌گرایی انگیزه بقا را به عنوان محرک اصلی دولت‌ها برای افزایش قدرت خود می‌داند؛ زیرا ساختار نظام بین‌الملل آنارشیک است؛ بدین معنای حکومتی بر فراز



حکومت‌ها وجود ندارد و نظام جهانی فاقد اقتدار مرکزی مشروع است تا بتواند از بقای دولت‌ها در مواجهه با مخاطرات احتمالی بیرونی محافظت کند. بنابراین، دولت‌ها فقط با اتکا به میزان قدرتی که دارند، می‌توانند از امنیت خود دفاع کنند. از این منظر، در ساختار آنارشیک نظام بین‌المللی، از آنجاکه صرفاً قدرت ضامن بقای دولت‌هاست، بنابراین آنها ناگزیر از افزایش قدرت خود هستند. در نتیجه وضعیت آنارشی، دولت‌ها توانایی پیش‌بینی پیامدهای اقدامات خود و دیگران را ندارند و صرفاً انتخاب‌های خود را به نفع گزینه‌ای انجام می‌دهند که «بهتر» باشد. همان‌طور که میرشایمر می‌نویسد: دولت‌ها از محیط خارجی خود اطلاع دارند و به شیوه راهبردی تأمل می‌کنند که چگونه در این محیط، بقا و تداوم خود را تضمین نمایند (لیتل، ۱۳۸۹: ۱۴۴).

واقع‌گرایان تهاجمی باورمند هستند که وضعیت آنارشی در نظام بین‌الملل است که دولت‌ها را وادار می‌کند تا قدرت نسبی خود را در عرصه بین‌الملل افزایش داده و آن را به حداکثر برساند. از منظر آنها در درون نظام بین‌الملل امنیت و بقا هیچ‌وقت قطعی نیست و دولت‌ها در تلاش هستند تا نفوذ و قدرت خود را به حداکثر رسانده و از این طریق امنیت خویش را نیز به حداکثر برسانند. این نکته را نباید از نظر دور داشت که بیشتر دولت‌ها به دنبال این نیستند که دست به توسعه‌گرایی نامحدود زده و به دنبال هرچه بیشتر قدرت باشند، بلکه آنچه که برای دولت‌ها مهم است مسئله هزینه و فایده است که در صورتی که هزینه آن بیشتر باشد دست به این کار نخواهند زد؛ اما در صورتی که منافعش با این کار افزایش یابد، طبعاً دست به این کار خواهند زد (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۱۳۰).

میرشایمر باور دارد که قدرت‌های بزرگ بیشترین قدرت تأثیرگذاری در عرصه بین‌الملل را دارند. به نظر میرشایمر تعیین‌کنندگی سرنوشت تمامی دولت‌ها و ملت‌ها در دستان قدرت‌های بزرگ است و هر کشوری که سهمی بیشتری از قدرت را دارا باشد، می‌تواند سرنوشت قدرت‌های دیگر را رقم زده و آنها را به دنباله‌روی از خود وادار کند. از نظر میرشایمر سه خصلت نظام بین‌الملل باعث ترس دولت‌ها از یکدیگر می‌شود: ۱. فقدان یک نهاد مرکزی که در رأس دولت‌ها قرار گیرد و بتواند به محافظت از آنها بپردازد؛ ۲. این حقیقت که دولت‌ها همواره دارای یک رشته قابلیت‌های تهاجمی هستند و ۳. این حقیقت که خیال دولت‌ها هرگز نمی‌تواند در مورد نیت و مقاصد دولت‌های دیگر راحت باشد (میرشایمر، ۱۳۸۸: ۴).





واقع‌گرایی تهاجمی برای دولت‌ها ویژگی‌هایی را در نظر می‌گیرد که همه حاکی از زندگی در فضای مملو از خطر و تنش است و امنیت در آن نایاب است. اول، دولت‌های رئالیسم تهاجمی به‌صورت فعالانه به‌دنبال فتح و گسترش سرزمینی هستند، نه فقط به‌دلیل ترس یا ناامنی از دولت‌های دیگر، بلکه همچنین به‌دلیل دستاورد بالقوه در قدرت نسبی. این کوشش اساساً با این حقیقت مرتبط است که رئالیسم تهاجمی باور دارد که امنیت فقط با هژمونی و سلطه جهانی می‌تواند تضمین شود (تانگ، ۲۰۱۰ م: ۱۰۸).

دوم، دولت‌های رئالیسم تهاجمی نه‌تنها به مسابقه تسلیحاتی واکنش نشان می‌دهند، بلکه به‌صورت فعالانه به ازدیاد و گسترش تسلیحات دست می‌زنند؛ قطع‌نظر از اینکه این افزایش و گسترش تسلیحات موجب مسابقه تسلیحاتی می‌شود یا خیر؛ زیرا هدف تهاجمی دولت‌های رئالیست تهاجمی این است که خواست خود را انجام دهند. افزون‌براین، به‌دلیل اینکه دولت‌های رئالیسم تهاجمی به‌دنبال تسخیر و گسترش هستند، نیاز به پذیرش دکترین نظامی تهاجمی و سرمایه‌گذاری روی تسلیحات تهاجمی دارند تا اینکه روی تسلیحات تدافعی سرمایه‌گذاری کند (ibid).

سوم، برای دولت‌های رئالیسم تهاجمی، ائتلاف تدافعی علیه تهدیدات قریب‌الوقوع تنها راه‌حل موقت در مواجهه با نیازمندی‌های امنیتی آنها به‌شمار می‌آید. مهم‌تر از همه، برای دولت‌های رئالیسم تهاجمی، ائتلاف همیشه برای هدف تدافعی صورت نمی‌گیرد. اگر ممکن باشد، دو یا بیشتر دولت‌ها برای فتح سرزمینی تباری و سپس غنائم را تقسیم می‌کنند. چهارم، دولت رئالیست تهاجمی اهداف جنگی را گسترش می‌دهد. این همان قانون طلایی به حداکثر رساندن قدرت نسبی است. برای دولت‌های رئالیست تهاجمی بلندنظری در پیروزی^۱ بی‌معناست؛ زیرا دولت‌های دیگر به‌صورت فطری تهاجمی هستند (تانگ، ۲۰۱۰ م).

پنجم، دولت‌های رئالیسم تهاجمی به‌طور دائم در مورد جنگ پیشگیرانه فکر می‌کنند و جنگ پیشگیرانه را راه می‌اندازند. درحقیقت می‌توان استدلال کرد که در جهان رئالیسم تهاجمی تمامی جنگ‌ها اساساً پیشگیرانه هستند. منطق آن ساده است. دولت‌ها ذاتاً نسبت به همدیگر تهاجمی فکر (شود). اگر چنین باشد، پس بهتر و لازم است که

1. magnanimity in victory.

ابتکارات تهاجمی داشته باشی تا اینکه تقدیرات را به دست دیگران بسپاری. در جهان رئالیسم تهاجمی، جنگ پیشگیرانه یک الزام و باید است نه یک انتخاب. باتوجه به مسائلی که در رابطه با رئالیسم تهاجمی مطرح شد، استفاده از این چهارچوب نظری برای تحقیق حاضر بدین صورت است که قدرت‌های بزرگ همیشه به دنبال حداکثر سازی قدرت خود به بهای کاهش سهم رقیب هستند. ایالات متحده قدرت‌یابی چین را در نظام بین‌الملل به معنای کاهش سهم خود در نظر می‌گیرد و در نتیجه برای افزایش حداکثری سهم خود از قدرت جهانی به دنبال مهار این کشور با راهبردهای مختلف برمی‌آید.

۳. نظم نوین جهانی آمریکامحور و هژمونی بدون چالش

پس از فرو ریختن دیوار برلین به‌عنوان نماد جنگ سرد در سال ۱۹۸۹ و بعد از سرنگونی اتحاد شوروی در سال ۱۹۹۰، جورج بوش پدر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا در یک پیام رادیویی خطاب به جهانیان در تعطیلات آخر هفته ماه آوریل ۱۹۹۱ تئوری نظم نوین جهانی را به‌منزله راهبرد ملی آمریکا پس از جنگ سرد اعلام کرد و افزود جهان به این نتیجه رسیده است که نه نظام چندقطبی و نه نظام دوقطبی، بلکه تنها نظام تک‌قطبی است که می‌تواند صلح و امنیت جهانی را تضمین کند و اکنون ایالات متحده آمریکا به دلیل قدرت اقتصادی و نظامی بی‌رقیب بیش از هر کشور دیگری داعیه رهبری نظام تک‌قطبی را دارد (تافت و اندره، ۱۳۹۰: ۱۴۳).

اقدامات ایالات متحده پس از جنگ سرد و حتی اواخر آن نشان‌دهنده میل وافر این کشور به تبدیل شدن به قدرت هژمون جهان پس از جنگ سرد است. این کشور می‌کوشد تا با تعیین راهبردهای متفاوت در مناطق مختلف جهان، قدرت خود را به سراسر جهان دیکته کند. بی‌توجهی ایالات متحده به خواست کشورهای قدرتمند نوظهور و قدرت‌های بزرگ جهانی مانند چین و اتحادیه اروپا حتی انتقادهایی را در داخل این کشور از جانب استراتژیست‌های آمریکایی برانگیخته است. آنان معتقدند هژمونی ایالات متحده در قرن ۲۱ فقط در صورت همکاری و مشارکت قدرت‌های نوظهور مانند اتحادیه اروپا و چین امکان‌پذیر خواهد بود. در حال حاضر ایالات متحده به‌عنوان تنها ابرقدرت باقی‌مانده از جنگ سرد سعی می‌کند قدرت هژمونیک خود را در سطح بین‌الملل تحمیل کند که البته با واکنش‌هایی نیز روبه‌رو است (حق‌پناه و رحیمی، ۱۳۹۰: ۲۴۸).

حوزه‌های ژئوپلیتیکی ایالات متحده براساس نظم نوین جهانی به چندین منطقه ژئوپلیتیکی تقسیم می‌شود. اساس این تقسیم‌بندی‌ها ویژگی‌های محیط جغرافیایی و



معیارهای فرهنگی و تمدنی است که برای تسهیل و مدیریت هژمونی نظم نوین شکل می‌گیرند. براساس این هشت منطقه ژئوپلیتیکی وجود دارد: منطقه ژئوپلیتیکی غرب مسیحی، منطقه ژئوپلیتیکی جهان اسلام (با محوریت غرب آسیا و خاورمیانه غربی)، منطقه ژئوپلیتیکی ژاپن، منطقه ژئوپلیتیکی چین (کنفوسیوسی)، منطقه ژئوپلیتیکی آمریکای لاتین، منطقه ژئوپلیتیکی هند و جنوب غرب آسیا، منطقه ژئوپلیتیکی ارتدوکسی با محوریت روسیه، و منطقه ژئوپلیتیکی افریقا (رحیمی و حق‌پناه، ۱۳۹: ۲۸۵).

براساس این تقسیم‌بندی چین از جمله کشورهایی است که ایالات متحده آن را به‌عنوان چالشگر مورد توجه قرار می‌دهد و طبیعی است که افزایش قدرت چین باعث نگرانی ایالات متحده و اتخاذ راهبردهای برای مهار و کنترل آن باشد تا بتواند به هژمونی خود در نظام بین‌الملل تداوم بخشد.

خیزش چین و مقابله با هژمونی آمریکا

کسینجر در کتاب دیپلماسی آمریکا در قرن ۲۱ پیدایش چین قدرتمند در قرن ۲۱ را با ظهور آلمان قدرتمند در قرن نوزدهم مقایسه می‌کند که پیامد آن به دو جنگ جهانی ختم شد (۱۳۸۲: ۲۱۶). چشم‌انداز جابه‌جایی قدرت‌ها تا سال ۲۰۲۵ به صورت زیر خواهد بود:

۱. سلسله‌مراتب قدرت و در رأس ماندن آمریکا به صورت قدرت درجه اول و عملکرد هژمون طلبانه؛
۲. افول آمریکا به قدرت درجه دو و صعود چین به قدرت درجه یک؛
۳. برابری قدرت آمریکا و چین و به وجود آمدن یک جهان دوقطبی با دو قطب کاملاً برابر؛
۴. به وجود آمدن جهان چندقطبی با قطب‌های برابر آمریکا، چین، روسیه، هند و...؛
۵. تقسیم قدرت در جهان به‌طور نسبی که با افول نسبی آمریکا و صعود چین، هند و... قدرت‌های نزدیک به یکدیگر به وجود می‌آیند و در رأس قدرت‌ها همچنان آمریکا خواهد بود؛ اما عملکرد هژمون طلبانه این کشور را قدرت‌های دیگر محدود می‌کنند. چین با قدرت اقتصادی و روسیه با قدرت نظامی خود، نوعی تقسیم قدرت به صورت منطقه‌ای را به وجود می‌آورند (امیدی و رشیدی، ۱۳۹۴: ۱۵۷).

با وجود این، براساس چرخه هژمونیک باید گفت: راهبردهای بلندمدت چین، همراه با توسعه اقتصادی شتابان، نگرانی‌های ایالات متحده و همسایگان چین از قدرت‌یابی این کشور را در دهه‌های اخیر افزایش داده است. نخستین واکنش نسبت به صعود قدرت



اقتصادی-نظامی چین از سوی رئیس‌جمهور آمریکا در نوامبر سال ۱۹۹۶ ابراز شد. با انتخاب جورج دبلیو بوش به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا در سال ۲۰۰۰، چین به‌عنوان یک تهدید خاموش و رقیب راهبردی برای آمریکا معرفی شد. ایالات متحده آمریکا از اواسط دوران ریاست‌جمهوری باراک اوباما، نگرش خود نسبت به چین را از یک شریک راهبردی به یک رقیب راهبردی تغییر داد. در دوره ترامپ و طبق دستورالعمل سیاست تجاری آمریکا در سال ۲۰۱۸ و ۲۰۱۹، سیاست تجاری آمریکا باید هرچه بیشتر بر منافع ملی آمریکا متمرکز شود و برای همین امر هم باید با راهبرد امنیت ملی آمریکا هماهنگی داشته باشد (سلیمی و رضایی، ۱۴۰۰: ۹). براساس گزارش مؤسسه رند می‌توان ظرفیت‌های بالقوه چین برای تغییر نظام بین‌الملل را براساس جدول ۱ بیان کرد.

جدول ۱: ظرفیت بالقوه چین برای تغییر نظام بین‌الملل

محورها	نظم بین‌الملل کنونی	نظم مطلوب چین
نهادهای		
سیاسی: سازمان ملل، گروه ۲، اتحادیه اروپا، آسه آن	محوریت سازمان ملل با سازمان‌های منطقه‌ای دارای نفوذهای متفاوت و تحت سلطه ایالات متحده	شبیه نظم کنونی با سلطه کمتر ایالات متحده و نفوذ فزاینده چین بر نهادهای جهانی و هژمونی بر نهادهای منطقه‌ای
اقتصادی: سازمان تجارت جهانی، صندوق بین‌المللی پول، بانک تسویه حساب‌های بین‌المللی، بانک جهان، گروه ۸۱، بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا، شرایط فرآینوسی	حول محور نهادهای تحت سلطه غرب که قواعد را تعیین می‌کنند؛ هماهنگی چندجانبه به‌ویژه در بحران‌ها	شبیه به نظم کنونی با نقش پررنگ‌تر نهادهای تحت رهبری چین، از بانک سرمایه‌گذاری زیربنایی آسیا گرفته تا شراکت اقتصادی جامع منطقه‌ای؛ میزان هژمونی منطقه‌ای تدریجی مطلوب در این نهادهای مشخص نبود و احتمالاً حل نشده می‌ماند.





<p>حضور بسیار کمتر ایالات متحده در آسیا و به‌ویژه در نزدیکی چین؛ معلوم نیست که آیا یکن خواهان توقف کامل تعهدات امنیتی ایالات متحده است یا نه؛ خواهان آزادی عمل بیشتر است، حتی اگر برخلاف قواعد باشد.</p>	<p>همه نهادها با بودجه غرب اداره شده و تحت سلطه آن هستند؛ ساختار اتحاد تحت رهبری ایالات متحده برای حفظ موازنه قدرت محلی</p>	<p>نظامی: ساختار اتحاد ایالات متحده، رژیم‌های جهانی کنترل سلاح. ان پی تی</p>
<p>مجموعه قواعد</p>		
<p>مجموعه قواعد کارآمد که به رویکرد مطلوب چین، یعنی حمایت دولتی از صنایع، موانع ضد تعرفه ای مجال دهند؛ میزان استقلال مطلوب هنوز مشخص نیست، باوجود استثناها از بسیاری از قواعد تبعیت کرده است.</p>	<p>مجموعه قواعد مبسوط در سازمان تجارت جهانی و توافقات منطقه‌ای؛ شدیداً صریح و فراگیر</p>	<p>تجارت</p>
<p>شبهه به نظم کنونی با استثناهای چشمگیر و فقدان اجرا که به چین امکان می‌دهد از اجرای قواعد طفره برود.</p>	<p>استانداردها و قواعد حاکم بر سیاست‌ها و رفتار شرکتی؛ چندجانبه اما عموماً مطابق استانداردهای غربی رفتار شرکتی</p>	<p>کسب و کار / اقتصاد بین‌المللی</p>
<p>شبهه به نظم کنونی با اجرای محدود قواعد، وقتی در قوانین داخلی گنجانده می‌شوند.</p>	<p>قواعد چندجانبه تحت نظر سازمان بین‌المللی کار و دیگران</p>	<p>نیروی کار</p>
<p>شبهه به نظم کنونی با قابلیت نادیده‌گیری احکام به میل شخصی (بسیار شبیه به ایالات متحده)</p>	<p>دادگاه‌های چندجانبه احکام درباره موازین حقوقی را لحاظ و صادر می‌کنند؛ اما اجرای بسیار محدود.</p>	<p>استانداردهای حقوقی بین‌المللی</p>

تأکید کمتر بر مشروط بودن اما عدم گسست بنیادین از ماهیت رژیم جهانی توسعه؛ تهدید جدی برای نظم محسوب نمی‌شود.	متکی بر وام‌های صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و دیگران، مشروط بودن کمک برای افزایش حکمرانی مطلوب در کشورهای پذیرنده	شرایط توسعه
هنجارها		
شبیبه به نظم کنونی با محدودیت بیشتر بر قابلیت ایالات متحده در نادیده‌گیری قواعد، فضا برای نمایش قدرت چین در منطقه در صورت لزوم و در عین حال پایین‌تر از استان تهاجم جدی در صورت امکان	هنجار تمامیت ارضی یادشده در منشور سازمان ملل و منشورهای منطقه‌ای؛ تمرکز بر حاکمیت مستقل، قدرت اجرایی سازمان ملل	عدم تهاجم
فشار بین‌المللی بسیار کمتر و اجرای ضعیف‌تر هنجارهایی که تهدید برای کنترل حزب محسوب می‌شود؛ توافق با ایالات متحده بر سر محدودیت ساختن دیوان بین‌المللی کیفری	رویه پیچیده، میزانی از فشار تحت رهبری ایالات متحده / غرب؛ قدرت‌های بزرگ نقش نهادهای پیشگام را نادیده می‌گیرند، لایحه رم، دیوان بین‌المللی کیفری	حقوق بشر
نظم کنونی با نظارت جدی‌تر چین در خصوص ابزار و سویه‌های اجرا	رژیم بین‌المللی مبتنی بر معاهده منع گسترش سلاح های هسته‌ای با اجرای چندجانبه	عدم گسترش سلاح‌های هسته‌ای

منبع: مازار (۱۳۹۸)

براساس این، می‌توان گفت: چین به دنبال تغییر بسیاری از قواعد نظام بین‌الملل کنونی و هژمونی آمریکا است و در این راستا می‌کوشد با استفاده از قدرت نرم جلو بقای هژمونی آمریکا را بگیرد و دیگر نظم جهانی آمریکا محور را قبول نداشته باشد. بدیهی است

ایالات متحده در این راستا راهبردهایی را برای مهار این چالشگر نوظهور در پیش خواهد گرفت که در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

۴. راهبردهای آمریکا برای مهار چین

ایالات متحده به دلیل اینکه چین را به‌عنوان مهم‌ترین چالشگر برای هژمونی خود در قرن ۲۱ می‌داند، راهبردهای مختلف را برای مهار و کنترل این کشور در پیش گرفته که هر کدام از یک بُعد و جنبه می‌تواند چین را مهار و کنترل کند.

۴-۱. استفاده آمریکا از هند در برابر چین

چین بزرگ‌ترین تهدید و رقیب هند در آسیاست. به علاوه سابقه اختلافات دو کشور بر سر اراضی وجود دارد و چند بار از جمله در سال‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۲ بر سر این مسئله درگیر شده‌اند که در هر دو جنگ، هند شکست خورده است. اختلافات مرزی حل نشده با چین و تفاهم راهبردی پکن-اسلام‌آباد روشن می‌کند که هند ناگزیر است کوشش‌های خود را جهت ایجاد موازنه بیرونی با پیوستن به ایالات متحده تکمیل کند. با این توافقنامه هند به یک سهامدار مسئول جهت حفظ صلح و ثبات در سیستم بین‌الملل تبدیل می‌شود (شفیعی و نصیری، ۱۳۹۳: ۹).

برای تضمین بیشتر قدرت و امنیت تلاش هند برای دستیابی به توان هسته‌ای در مقابل چین بوده است. در ادامه این رقابت‌ها خاک دو کشور به پایگاهی برای مخالفان یکدیگر تبدیل شده است و در سطح منطقه علیه همدیگر بلوک‌بندی‌هایی را تشکیل داده‌اند. پاکستان که بعد از چین مهم‌ترین تهدید علیه هند است با چین رابطه راهبردی دارد. در آسیای مرکزی چین به دلیل داشتن مرز مشترک طولانی و به تبع آن همکاری اقتصادی جای پای محکمی دارد. چین مهم‌ترین بازیگر اقتصادی و مهم‌ترین سرمایه‌گذار خارجی در آسیای مرکزی است. حجم روابط چین با آسیای مرکزی یک صد برابر هند با این منطقه است. در حوزه انرژی نیز چین با فعال کردن جاده ابریشم هیچ فرصتی را برای منابع اضافی انرژی در آسیای مرکزی باقی نگذاشته است. به همین دلیل خط لوله تاپی نیز که هندوستان به آن امید دارد، ممکن است قابل بهره‌برداری نباشد (شفیعی، ۱۳۹۶: ۱۰۱).

درواقع، یکی از دلایل توجه آ.سه. آن به هندوستان، رشد قدرت چین و به‌ویژه حضور ناوگان دریایی این کشور در این منطقه است. بنابراین، کشورهای آ.سه. آن هندوستان را به‌عنوان یک نیروی دریایی بزرگ در اقیانوس هند، یک کشور با قابلیت‌های هسته‌ای و



یک شریک راهبردی برای رویارویی با رشد منطقه‌ای چین می‌شناسند. راهبرد رشته مرواریدها یک راهبرد ژئوپلیتیکی در مورد اهداف احتمالی چینی‌ها در منطقه اقیانوس هند است. این راهبرد شبکه‌ای از امکانات تجاری و نظامی چین در امتداد خطوط دریایی این کشور تا بندر سودان در شاخ افریقا اشاره دارد. این خطوط دریایی چند نقطه اصلی دریایی مهم مانند تنگه باب‌المندب، تنگه هرمز، تنگه مالاکا، تنگه لومبوک و دیگر مراکز مهم دریایی در سریلانکا، بنگلادش، مالدیو، پاکستان و سومالی را به هم متصل می‌کند. بسیاری از مفسران در هند معتقدند که این طرح به همراه کریدور اقتصادی چین-پاکستان و ابتکار یک کمربند یک جاده یک تهدید برای امنیت ملی هند است. این طرح‌ها هند را محاصره کرده و تهدیدی برای قدرت، تجارت و تمامیت ارضی هند به شمار می‌رود (هادیان و بازوند، ۱۴۰۰: ۱۴۹).

براساس سند امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۲، سیاست این کشور در منطقه ایندو پاسیفیک به این شرح است: «ما حضور نظامی رو به جلو را که قادر به بازداشتن و در صورت لزوم، شکست هر دشمنی باشد، حفظ خواهیم کرد. ما روابط نظامی بلندمدت‌مان را تقویت خواهیم کرد و توسعه یک شبکه دفاعی قوی متشکل از متحدان و شرکایمان را ترغیب می‌کنیم. به‌عنوان مثال، ما درخصوص دفاع موشکی با ژاپن و کره جنوبی همکاری خواهیم کرد تا به سمت یک قابلیت دفاع ناحیه‌ای حرکت کنیم. ما همچنان آماده خواهیم بود تا به تهاجم کره شمالی با نیروی منکوب‌کننده پاسخ دهیم و گزینه‌ها را بهبود خواهیم بخشید تا برای عاری‌سازی این شبه‌جزیره از سلاح هسته‌ای اعمال فشار کنیم. ما همکاری در زمینه اجرای قوانین دفاعی و اطلاعاتی با شرکای خود در آسیای جنوب شرق را بهبود خواهیم بخشید تا به این تهدید تروریستی رو به رشد پاسخ دهیم. ما ارتباطات قوی با تایوان را مطابق با سیاست چین واحد، از جمله تعهداتمان تحت قانون روابط تایوان برای تأمین نیازهای دفاعی مشروع تایوان و جلوگیری از اعمال زور، حفظ خواهیم کرد. ما همکاری دفاعی و امنیتی با هند، شریک دفاعی مهم آمریکا را گسترش خواهیم داد و از روابط رو به رشد هند در سراسر این منطقه حمایت خواهیم کرد. ما به اتحادیه‌ایمان با فیلیپین و تایلند جان دوباره می‌بخشیم و روابطمان با سنگاپور، ویتنام، اندونزی، مالزی و دیگران را برای کمک به آنها به‌منظور تبدیل شدن به شرکای دریایی فعال تقویت خواهیم کرد (جمشیدی، ۱۳۹۸: ۵۵).

جایگاه هند در سیاست خارجی آمریکا به سبب وجود ظرفیت‌های این کشور در نظام بین‌الملل و به‌ویژه استفاده از آن در مقابله با چین به‌عنوان رقیب قدرتمند آمریکاست.





به‌دیگرسخن، گسترش روابط دو جانبه و شکل‌گیری روابط راهبردی ایالات متحده آمریکا و هند در مقابله با چین به سبب جمعیت هند، وجود بسترهای همکاری نظامی و امنیتی، توان هسته‌ای هند، همکاری‌های اطلاعاتی، ارزش‌های همسو با آمریکا و توان اقتصادی هند است. چینی‌ها بر این باورند که هند امروزه در کانون توجه مقامات آمریکایی قرار گرفته و از آن به‌عنوان شریک راهبردی آمریکا در منطقه و عامل مهار چین یاد می‌شود که در بعد دفاعی در حال تقویت توان خود است. در این راستا افزون بر همکاری‌های گسترده هسته‌ای دو کشور، در ژوئن ۲۰۱۰، قراردادی به ارزش ۳/۳ میلیارد دلار منعقد کردند که براساس آن هند ۴۲ جنگ‌جنگنده اس.یو.۳۰۰ هوا به هوا و هوا به زمین را خریداری کرد و توافق شد که شمار جنگ‌افزارهای این طرح تا سال ۲۰۱۸ به ۲۷۲ فروند برسد. ویژگی بارز این جت‌ها این است که می‌توانند بدون توقف در فرودگاه جهت سوخت‌گیری تا اعماق کشور چین پرواز کنند. ایالات متحده در تلاش است با توسعه توان نظامی هند و افزایش نقش آن در مناسبات منطقه و همچنین درگیر کردن آن در برقراری نظم منطقه‌ای آسیا-پاسفیک از نقش و تأثیر چین در این منطقه بکاهد. بنابراین، هند به مناسبات در حال رشد خود با آمریکا به‌عنوان دروازه‌ای مهم برای تبدیل شدن به قدرتی بزرگ نگاه می‌کند. اکنون هند هدف بلندمدت خود را تبدیل شدن به چهارمین یا پنجمین قدرت برتر اقتصادی دنیا تا سال ۲۰۲۰ تعیین کرده است که این خود می‌تواند نظم و ساختار منطقه‌ای را به ضرر پکن و متحدان آن در سطح منطقه شکل بخشد و به توسعه هرچه بیشتر مناسبات و همکاری‌ها میان دهلی و واشنگتن منجر شود (درج و بصیری، ۱۳۹۸: ۶۶).

بنابراین، ایالات متحده برای اینکه چین را بتواند مهار کند و جلو رشد این کشور را بگیرد تا چالشی برای هژمونی آمریکا ایجاد نکند، پیمان راهبردی با هند بسته و هند را به‌عنوان رقیب چین مطرح نموده و از هند حمایت می‌کند تا این دو کشور همدیگر را مهار نموده و در این راستا آمریکا با خیال راحت به هژمونی خود ادامه دهد و از استراتژی طعمه‌گذاری و تحریک برای فرسایش استفاده کند (میرشایمر، ۱۳۹۲: ۳۴۴).

۲-۴. آمریکا و ترمیم الگوی بازدارندگی بومی

راهبرد دیگر ایالات متحده برای مهار چین، ترمیم الگوی بازدارندگی بومی است. افزایش توانمندی‌های اقتصادی و نظامی چین به‌ویژه در یک دهه اخیر افزون‌براینکه میزان نیازمندی‌های راهبردی بازیگران منطقه‌ای به چین را افزایش داده است که گاه با تغییر



جهت‌گیری‌های متحدین آمریکا به سمت چین نیز همراه بوده است، همچنین، باعث شده است تا لنگرگاه‌های سنتی آمریکا برای مهار چین در منطقه یعنی ژاپن و کره جنوبی توان لازم برای مهار این کشور را نداشته باشند. تا جایی که به جرأت می‌توان گفت که جهت سیستم «توازن قدرت» منطقه‌ای به نفع چین در حال چرخش است. هرچند راهبرد «چرخش به سمت آسیا» که در دوران باراک اوباما ساخته و پرداخته شده بود که برای جلوگیری از چین مسئله‌ای و رسیدن چین به بلوغ ژئوپلیتیک بود، ولی به نظر می‌رسد که این راهبرد نتوانسته است تاکنون ظرفیت راهبردی خاصی را در اختیار آمریکا به‌ویژه به‌لحاظ مهار چین قرار دهد.

از این رو، دونالد ترامپ تلاش داشته است تا این راهبرد را با قاطعیت و جدیت بیشتری دنبال نماید. منطقه شرق آسیا، تنها منطقه در سیاست بین‌الملل است که استعداد ظهور قدرت هژمون را در حال حاضر در خود دارد و طبیعی است که آمریکا می‌کوشد تا با کمک گرفتن از متحدین منطقه‌ای خود به‌ویژه ژاپن و کره جنوبی و افزایش توان این بازیگران، به‌صورت ترکیبی این استعداد را کاهش دهد. تقریباً در چهار ماه از سال ۲۰۱۷، منطقه شرق آسیا بیشترین انرژی را از سیاست خارجی و امنیتی آمریکا گرفته است و این کشور بخش زیادی از تمرکز راهبردی خود را بر این منطقه و به‌ویژه دو کشور کره جنوبی و ژاپن قرار داده است. این کشور تاکنون دو بار از واژه حمایت صد درصدی استفاده کرده است و آن دو بار هم نسبت به حفظ تعهدات خود نسبت به دو کشور ژاپن و کره جنوبی در برابر کره شمالی بوده است. این مسئله نشان می‌دهد که احیاء و بازیابی الگوی بازدارندگی «سه‌جانبه منطقه‌ای» یکی از رئوس اساسی سیاست‌های آمریکا در منطقه شرق آسیاست. آمریکایی‌ها می‌کوشند تا در کنار سه ضلعی ساخته شده در منطقه شرق آسیا برای مهار چین همچنین به آرامی هند را نیز به این حلقه وارد نمایند و ظرفیت‌های مهار و مدیریت رفتارهای احتمالی گریز از مرکز چین را افزایش دهند (ژائو هانگ، ۲۰۱۹ م: ۱-۲۱).

۳-۴. استفاده از مناطق چالش‌زا به‌عنوان ابزاری برای فشار بر چین

آمریکا همواره از مناطق چالش‌زا و تنش‌زا به‌عنوان دستاویزی برای حضور در آن منطقه و فرصتی برای ترسیم منافع ملی خود و نیز اجرای سیاست‌هایش استفاده کرده است. آمریکا در سال‌های اخیر و از زمانی که راهبردهشناسان این کشور، خیزش اقتصادی، نظامی و سیاسی چین را مهم تلقی و چین را خطری بالقوه در برابر آمریکا قلمداد کردند، درصدد بوده است که از مناطق چالش‌زا و مورد اختلاف در جنوب و جنوب شرق آسیا

برای کنترل چین و تحت فشار قرار دادن این کشور استفاده کند. تایوان و دریای جنوبی چین از جمله مناطقی است که در سال‌های اخیر توجه آمریکا را بسیار به خود جلب کرده و این کشور تلاش کرده است از طریق دخالت در این مناطق و نیز حمایت از کشورهای که سیاست‌ها و منافع آنها در این منطقه در تقابل با سیاست‌ها و منافع چین است، این کشور را تحت فشار قرار دهد.

۴-۴. بازتعریف روابط با بازیگران منطقه‌ای

سند سیاست‌های امنیتی چین در شرق آسیا ژانویه سال ۲۰۱۷ منتشر شد و این کشور تلاش نمود تا در آن سند خطوط قرمز خود و همچنین نوع نگاه به منطقه را مشخص نماید. چین اگرچه تلاش دارد تا به حفظ و تداوم الگوهای مثبت ارتباطی با قدرت‌های بزرگ منطقه تداوم دهد، ولی به کشورهای کوچک منطقه‌ای هشدار می‌دهد که باید در جهت‌گیری‌ها و انتخاب‌های منطقه‌ای خود دقت بیشتری نمایند. به‌دیگرسخن، می‌توان گفت: چنین لحن هشدارگونه‌ای از طرف چین می‌تواند از این مسئله حکایت داشته باشد که این کشور خود را واجد ظرفیت اثرگذاری بیشتری بر جهت‌گیری بازیگران کوچک منطقه احساس نموده و از این‌رو، می‌کوشد تا در نوع و ماهیت روابط این بازیگران به‌ویژه در جهت‌گیری‌ها و تمایل آنان به گسترش روابط با آمریکا دستکاری نماید. به نظر می‌رسد که چین تقریباً در یک دهه اخیر و به‌ویژه با بروز بحران مالی و اقتصادی در آمریکا و غرب و در نتیجه کاهش تمرکز آمریکا بر منطقه و حمایت نزدیک از متحدین منطقه‌ای خود، توانسته است تا حدودی در نگرش این کشورها به تداوم اتحاد با آمریکا خلل ایجاد نماید. نگرانی از قدرت‌یابی چین و برخی تغییر جهت بازیگران کوچک منطقه شرق و جنوب شرق آسیا، آمریکا و دولت ترامپ را بر آن داشت تا مجدداً به احیای روابط خود با این بازیگران و تلاش برای تقویت ائتلاف سنتی خود در منطقه بپردازند. باید تأکید کرد که نگرانی از قدرت‌یابی چین صرفاً به آمریکایی‌ها مربوط نمی‌شود؛ بلکه این نگرانی در بازیگران کوچک منطقه‌ای هم به نوعی قابل مشاهده است. کشورهای کوچک منطقه جنوب شرق آسیا تمایل دارند تا از استقلال راهبردی خود در برابر قدرت‌یابی چین دفاع کنند؛ اما این کشورها فاقد توانمندی‌های دفاعی و نظامی لازم برای تحقق این مهم هستند. از این‌رو، طبیعی است که تمایل این کشورها به سمت آمریکا و استفاده از ظرفیت این کشور برای مدیریت فرایند قدرت‌یابی چین افزایش یابد. البته این نکته را هم باید بیان نمود که امروزه این کشورها با نوعی عدم قطعیت در نگاه و حرکت به سمت آمریکا و میزان پشتیبانی این کشور از خود



نیز مواجه هستند؛ امری که باعث شده تا کشورهای کوچک منطقه به سمت خرید تسلیحات بیشتر برای حفظ اقتدار و استقلال خود حرکت نمایند. رشد ۲۰۲ درصدی واردات تسلیحات ویتنام و تغییر رتبه این کشور از رتبه ۲۹ به رتبه ۱۰ در واردات تسلیحات و همچنین رشد ۴۲۶ درصدی واردات تسلیحات فیلیپین را شاید بتوان در نتیجه همین ادراک تهدید در نتیجه قدرت‌یابی چین و همچنین، برجسته‌سازی تهدید این کشور توسط آمریکا در منطقه دانست (سواری راهبردی روابط خارجی).

۴-۵. بهره‌گیری از سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی و منطقه‌ای برای افزایش هزینه‌های سیاسی و اقتصادی چین

در دهه‌های اخیر آمریکا تلاش کرده است با استفاده از سازمان‌های بین‌المللی و منطقه‌ای و با بهره‌گیری از نفوذی که در برخی از این سازمان‌ها دارد، از نقش‌آفرینی چین بکاهد. افزایش قدرت چانه‌زنی چین در سال‌های اخیر در معادلات بین‌المللی در اثر افزایش قدرت سیاسی، اقتصادی و نظامی آن باعث شده است که این کشور نه تنها در آسیا بلکه در مناطق دیگر جهان برای خود منافع تعریف کند. همچنین، این افزایش قدرت باعث شده است که این کشور بیشتر اوقات موضعی متضاد در برابر مواضع آمریکا اتخاذ نماید که این مسئله ناخشنودی آمریکا را در پی داشته است. از این‌رو، آمریکا در تمام مناطق جهان و به‌ویژه در سازمان‌های بین‌المللی نفوذ وافر دارد و با اعمال سیاست‌های خود بر این سازمان‌ها می‌کوشد این قدرت در حال ظهور را تحت کنترل خود درآورد. شورای امنیت سازمان ملل، سازمان تجارت جهانی، سازمان همکاری شانگهای و آسه‌آن از جمله این سازمان‌ها هستند که آمریکا از طریق آنها به دنبال فشار بر چین است (حاجی‌پور، ۱۳۹۰: ۴۸).

۶-۴. رقابت با چین در مناطق مختلف جهان برای کاهش نفوذ این کشور

شرایط کنونی دولت چین به همراه جمعیتی حدود یک و نیم میلیارد نفری این کشور اقتضا می‌کند که این دولت برای تأمین مواد اولیه و معدنی و نیز تأمین امنیت انرژی مورد نیاز خود در حال و آینده تدابیری بیندیشد؛ زیرا نیازهای چین به مواد اولیه و انرژی با اقتصاد و جمعیت رو به رشد این کشور روزبه‌روز در حال افزایش است. این درحالی است که ذخایر منابع و انرژی در جهان در حال کاهش است. بنابراین، چین در سال‌های اخیر با برقراری روابط اقتصادی و سیاسی با مناطق مختلف جهان در تلاش است



چالش‌هایی را که ممکن است در آینده در بخش تأمین انرژی و دیگر حوزه‌ها برای این کشور ایجاد شود، با ایجاد اعتماد در کشورهای مختلف مدیریت کند.

همچنین، چین در سال‌های اخیر تلاش کرده است تا روابط اقتصادی، سیاسی، و نظامی خود را فراتر از آسیا برقرار کند تا از این طریق بتواند بازارهای مصرف جدیدی را به دست آورد و همکاری‌های سیاسی و نظامی خود را افزایش دهد. سیاست‌های چین در این زمینه سبب شده است آمریکا که خود را قدرت برتر در نظام بین‌الملل می‌داند و در سراسر جهان برای خود منافع تعریف کرده و با بیشتر کشورهای جهان به لحاظ سیاسی، اقتصادی و نظامی روابط گسترده دارد، از ورود چین به فضای امنیتی خود احساس نگرانی کند. مناطقی مثل خاورمیانه، قاره آفریقا و آمریکای لاتین مناطقی هستند که آمریکا حضوری پررنگ دارد و به دنبال جلوگیری از نفوذ چین در این مناطق است (ترابی، ۱۳۹۰: ۳۴).

۵. آینده پژوهی روابط آمریکا و چین در منطقه شرق آسیا

برای آینده روابط آمریکا و چین در منطقه می‌توان حالت‌های زیر را مدنظر قرار داد:

۱. سناریوی حفظ وضع موجود: تعدادی از نظریه‌پردازان از سناریوی حفظ وضع موجود صحبت می‌کنند. این سناریو بر فرضیه تداوم وضع موجود استوار است و طیف گسترده‌ای از احتمالات را شامل می‌شود و درجه بالایی از عدم اطمینان را دربرمی‌گیرد. یک درگیری جدی بین ایالات متحده و چین می‌تواند به آسانی و به سرعت شکل بگیرد؛ اما ائتلافی جدید بین این دو، به همان اندازه قابل تصور است.

۲. سناریوی تقابل سیاسی: این سناریو بر این فرض استوار است که ایالات متحده و چین در یک درگیری سیاسی همه‌جانبه شرکت دارند. حوزه‌های مختلفی از حساسیت سیاسی میان دو کشور وجود دارد که موضوعات سرزمینی مانند تایوان، مسئله کره شمالی و اتحاد نظامی ایالات متحده با کره جنوبی و ژاپن و حمایت از مخالفان چینی از جمله این موارد هستند. تقابل سیاسی در این محیط دیپلماتیک بسیار جدی و قابل انتظار است؛ زیرا مناقشات سیاسی بسیار گسترده است و به آسانی می‌تواند به دیگر زمینه‌ها از جمله اقتصادی و حتی نظامی تسری یابد.

۳. سناریوی تنش نظامی: این سناریو بیان می‌کند که هر دو کشور به طور گسترده‌ای در بخش نظامی سرمایه‌گذاری کرده‌اند که بخش عمده‌ای از آن بر قابلیت‌های سایبری



متکی است. این افزایش به تحریک دو کشور به دشمنی گسترده و آشکار نسبت به یکدیگر منجر می‌شود. اگرچه ممکن است که درگیری نظامی به‌طور موقت افکار عمومی را از توجه به مشکلات داخلی در دو کشور منحرف کند، اما هر دو طرف از پیامدهای مخرب یک درگیری نظامی گسترده آگاه هستند. در نتیجه دو قدرت نظامی تمایلی به درگیری نظامی محدود به منظور نمایش قدرت هستند.

۴. سناریوی مناقشه اقتصادی: این سناریو بیان می‌کند که ایالات متحده و چین در درگیری‌های اقتصادی گسترده‌ای وارد می‌شوند. یک جنگ تجاری تمام عیار با اعمال تعرفه‌ها، تحریم‌ها، موانع تجاری و حتی ممکن است اختلافات در تعیین نرخ ارز، به کاهش شدید روابط تجاری بین دو کشور منجر شود. به‌کارگیری محدودیت‌های سرمایه‌گذاری دو جانبه می‌تواند دو طرف را به سوی یافتن شرکای جایگزین برای سرمایه‌گذاری و همکاری سوق دهد. دکترین نخست، ایالات متحده می‌تواند به تمرکز آمریکا بر بازارهای داخلی منجر شود؛ درحالی‌که چین ممکن است به شدت به دنبال سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی باشد و سرمایه‌گذاری و کمک‌های توسعه‌ای خود را به کشورهای در حال توسعه افزایش دهد (دهشیری و همکاران، ۲۰۱۸ م: ۲۶۳).

به نظر می‌رسد سناریوی تنش نظامی به‌عنوان محتمل‌ترین سناریو در آینده روابط چین و آمریکا باشد. این امر به این دلیل است که قدرت چین در حال رشد شتابان است و طبیعی است که چین حوزه نفوذ خود را دریای چین جنوبی و تایوان می‌خواهد تثبیت کند و این مسئله برای آمریکا خوشایند نخواهد بود. به همین دلیل رویارویی نظامی این دو قدرت بزرگ در آینده می‌تواند به‌عنوان یک احتمال مطرح باشد.

نتیجه‌گیری

امروزه رفتار، اقدامات، سیاست‌گذاری و نیز تصمیم‌گیری بیشتر دولت‌ها در حوزه سیاست خارجی و اعمال آن در نظام بین‌الملل با دیدی عمل‌گرایانه صورت می‌پذیرد و کشورها در هر سطح که باشند، ظهور قدرت رقیب را بر نمی‌تابند؛ زیرا از منظر نواقح‌گرایی و آن هم رئالیسم تهاجمی افزایش قدرت یک یا چند کشور یا وارد شدن قدرتی در حال ظهور در جمع بازیگران سلطه‌جوی نظام بین‌الملل، به کاهش قدرت و امنیت دیگر بازیگران نظام جهانی منجر می‌شود و هر کشوری چنین امری را تهدیدکننده منافع حیاتی و ملی خود قلمداد می‌کند. آمریکا نیز با سابقه بیش از چند دهه ابرقدرتی و رهبری نظام بین‌الملل از قاعده یادشده مستثنا نیست. این کشور از سال ۱۹۹۱ تاکنون با هر کشوری که در

عرصه منطقه‌ای و جهانی منافعش را به خطر انداخته و قدرت را به چالش کشیده از طرق مختلف مقابله کرده است. واکنش این کشور در سال‌های اخیر در قبال افزایش قدرت چین در نظام بین‌الملل گویای همین امر است.

هرچند ایالات متحده همواره تلاش کرده است امنیت نظام سرمایه‌داری و شرایط تأمین کالا و امکانات عمومی یک نظام تجارت آزاد را مهیا کند، اما با توجه به وقوع بحران‌های پیاپی در اقتصاد جهانی و با توجه به قدرت‌یابی چین در نظام بین‌الملل، هژمونی ایالات متحده در عرصه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، نظامی در حال به چالش کشیده شدن از جانب چین است. به همین دلیل ایالات متحده می‌کوشد تا راهبردهایی را برای مهار چین در عرصه جهانی در پیش گیرد و اجازه ندهد که هژمونی آمریکا توسط چین به چالش کشیده شود. آمریکا با راهبردهای مختلف از قبیل ایجاد مانع بر سر راه چین، ایجاد پایگاه و افزایش حضور نظامی خود در شرق آسیا، ناامن‌سازی غرب چین از طریق تشدید تمایلات جدایی‌طلبانه، ایجاد ائتلاف با کشورهای پیرامونی چین و همراه کردن سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی با خود در مقابل چین استفاده خواهد کرد تا چین را مهار کند و هژمونی خود را بر جهان تداوم بخشد.



منابع

۱. امیدی، علی و معصومه رشیدی. «جایجایی قدرت‌های بزرگ تا سال ۲۰۲۵ و پیامدهای سیاسی-امنیتی آن برای ایران». فصلنامه مطالعات راهبردی جهانی شدن. شماره ۶ (۱۵) زان، بری. (۱۳۸۹).
۲. عبدالمجید حیدری. ایران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۳. بهبودی نژاد، قدرت‌الله (۱۴۰۰). «منطقه‌گرایی و همکاری منطقه‌ای در آسیای مرکزی». فصلنامه روابط خارجی، شماره ۱۳.
۴. پل سالم در شان کلارک و سابرینا هوک. (۱۳۹۳). آمریکا و قدرت‌های بالنده در خاورمیانه. ایران: نشر نی.
۵. تقی‌زاده، محمد. (۱۴۰۰). «چین در افغانستان چه می‌کند؟» خبرگزاری صدا و سیما.
۶. جعفری، مهدی؛ بنایی، روح‌الله و سعید نظری سبزواری. «پیامدهای خروج آمریکا از افغانستان برای چین و هند». مدیریت راهبردی و آینده‌پژوهی، شماره ۵.
۷. جمشید، سعید و دیگران. «سیاست خارجی و امنیتی دونالد ترامپ در منطقه‌ایندو پاسیفیک و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلام ایران». نشریه افاق، شماره ۱۳.
۸. چکینی‌زاده، غلام‌علی. (۱۳۸۶). «قدرت‌یابی چین، رویکرد نظری به تغییر در سیاست بین‌الملل». فصلنامه پژوهشی حقوق و سیاست، شماره ۹.
۹. حق‌پناه، جعفر و محمد رحیمی. (۱۳۹۰). ژئوپلیتیک افغانستان و تحولات منطقه‌ای غرب آسیا. ایران: دانشگاه امام صادق (ع).
۱۰. حیدری، جهان. (۱۳۸۹). «مسئله تایوان: عرصه‌های مورد منازعه چین و آمریکا و اهرم‌های نظامی و امنیتی چین در راستای الحاق». فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۹۵.
۱۱. خضری، رویا. (۱۳۹۰). «استراتژی آمریکا و چین در منطقه آسیا پاسیفیک: همکاری و تعارض». فصلنامه سیاست خارجی، شماره ۲۵.
۱۲. درج، حمید و محمدعلی بصیری. (۱۴۰۰). «تأثیر رقابت منطقه‌ای آمریکا و چین بر معادلات و نظم منطقه‌ای در شرق آسیا». پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۵۳.
۱۳. دهشیار، حسین (۱۳۸۵). «آمریکا و دگرگونی در استراتژی کلان». پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۸.
۱۴. دهشیری، محمدرضا؛ جوزانی کهن، شایان و شاهین جوزانی کهن. (۱۳۹۷). «اختلافات میان چین و ایالات متحده در منطقه آسیای شرقی ۲۰۰۹-۲۰۱۷». فصلنامه پژوهش‌های راهبردی سیاست، شماره ۷ (۲۶).
۱۵. رهنورد، محمد یوسف (۲۰۱۸). نقش افغانستان در مسیر پروژه یک کمربند و یک جاده، بی تا، بی جا.
۱۶. سلیمانی پورلک، فاطمه. (۱۴۰۰). «خروج آمریکا از افغانستان؛ بازتاب استراتژی باز موازنه». رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی. ۱۳
۱۷. مازار، مایکل؛ تیموتی، هیث و استرید استوکوالس. «چین و نظم بین‌المللی». ترجمه محسن محمودی و جواد عرب یارمحمدی. مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری ایران. ۱۹ حمل ۱۳۹۸.



۱۸. میرشایمر، جان. (۱۳۸۸). تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ. ترجمه غلام‌علی چکینی‌زاده. ایران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی

19. Zhao Huacheng (2021), china and Afghanistan: china,s interests, stances, and perspectives, center for strategic and international studies, march 2021. At: <https://csis-prod.s3.amazonaws.com>.
20. Sehoen Douglas E, Kaylan, Melik(2015), return of winter: Russia, china and the new cold war against America, Encounter book.
21. Stephan, Thomas(2014) china- Russia relations in central Asia: energy policy, Beijing's new assertive and 21st century geopolitics, VS Verlag fur
22. Zhao Huasheng (2012), China and Afghanistan: China's Interests, Stances, and
23. Perspectives, Center for Strategic and International Studies, March 2012.

